

تأثیر اندیشه‌های امام خمینی در شکل‌گیری مبانی اقتدار ملی جمهوری اسلامی ایران

خسرو نیکنام^۱
مسعود جعفری نژاد*
سید حسن ملائکه^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۳

۱۰۳

DOI:10.22124/wp.2020.17651.2608



فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره نهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۹، پیاپی ۳۰۳-۳۰۴ (صفحات: ۱۰۳-۱۰۴)

چکیده

مسئله وجود حکومت لازمه زندگی اجتماعی انسان‌ها است. وجود حاکمیت به دلیل آنکه عهده دار ایجاد نظم، امنیت و اجرای قانون در جامعه بوده دارای ضرورت عقلی است به گونه‌ای که بدون حکومت اجتماع دچار هرج و مرجع می‌شود. هر حکومتی دارای اقتدار سیاسی است و این ویژگی جدانشدنی در همه دولت‌ها و حکومت‌ها وجود دارد. با توجه به اینکه قدرت هسته مرکزی حکومت است می‌توان گفت قدرت سیاسی در یک حکومت هنگامی که از مشروعیت اجتماعی برخوردار باشد به آن اقتدار گویند و زمانی که از مشروعیت اجتماعی برخوردار نباشد باعث استبداد می‌گردد. قدرت توانایی دارنده آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی است. اقتدار، قدرت شروع است که مشروعیت خود را بر اساس دین، قانون، سنت و ... به دست می‌آورد. اقتدار ملی برآیند و ماحصل قدرت‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، سیاسی، علمی و فناوری مشروع است. هدف این نوشته بررسی تأثیر اندیشه‌های امام خمینی در شکل‌گیری مبانی اقتدار ملی جمهوری اسلامی ایران است. مقاله حاضر با موضوع تحلیلی مورد بحث و با به کارگیری روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای- اسنادی سعی در رسیدن به مقصود مورد نظر دارد.

واژگان کلیدی: اقتدار، ملی، امام خمینی، جمهوری اسلامی ایران.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران
۳۰۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران
* نویسنده مسئول: pegah420ma@yahoo.com

مقدمه

اقتدار از جمله اصطلاحاتی است که مفهومی عمیق و چند وجهی دارد. تاکنون صاحبان فکر و نظر در عرصه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و سیاست مفهوم اقتدار را مطالعه کرده‌اند و هر طیف به بعد یا برداشتی خاص از آن توجه کرده‌اند، و معنای متفاوتی از آن ارائه داده‌اند. به‌کارگیری اصطلاح اقتدار در ادبیات سیاسی رایج در کشورمان نیز طی سال‌های اخیر فراوان به چشم می‌خورد، این اصطلاح گاه به صورت منفرد و گاه ضمن ترکیب با اصطلاحات مختلفی همچون نظامی، سیاسی، علمی و فرهنگی و... مطرح شده و در این میان اصطلاح اقتدار ملی به‌عنوان موضوعی محوری در مباحثات سیاسی کاربرد بیشتری داشته است. اما با وجود این پژوهش‌هایی علمی در تبیین و تعریف این مفاهیم کمتر یافت می‌شود. در ادبیات سیاسی معاصر، اقتدار به «قدرت مشروع» و مشروعیت به «پذیرش حق اعمال قدرت از سوی شهروندان» گفته می‌شود (عالم، ۱۳۸۳: ۷۲). از تعریف این دو اصطلاح چنین برداشت می‌شود که مشروعیت در تولید اقتدار برای نظام‌های سیاسی از جایگاه مهم و بی‌بدیلی برخوردار است چرا که وقتی اقتدار «قدرت مشروع» تعریف می‌شود این امر بدین معنی است که بدون مشروعیت هیچ نظام سیاسی نمی‌تواند اقتدار داشته باشد و هرگاه یک نظام سیاسی در صدد کسب اقتدار باشد باید در گام نخست مشروعیت خود را بر پایه‌های استوار بنیان نهد. در این مقاله تلاش می‌شود ضمن بررسی رابطه اقتدار و مشروعیت و چگونگی تاثیر مشروعیت بر ایجاد اقتدار در نظام‌های سیاسی، رابطه میان این دو مفهوم از منظر تفکر اسلامی و در چارچوب نظام سیاسی اسلام تبیین شود. بر همگان آشکار و مبرهن است که تراوشات فکری یک نظریه‌پرداز علوم انسانی، بسیار نشأت گرفته از جهان‌بینی و نظام ارزشی مورد پذیرش وی می‌باشد. در واقع نظریه‌پرداز را به هیچ‌عنوان از ارزشها و باورهای ایدئولوژیک خویش گریزی نیست و او هر چقدر هم که بکوشد در تحلیل وقایع جهان خارج از ذهن، بی‌طرفی پیشه کند، باز می‌توان صبغه‌هایی از آن مرام و مسلکی که بدان تعلق خاطر دارد را در پیدا و پنهان آثارش به تماشا نشست. با این حساب، قدم نهادن به آن قلمرو معرفتی و ارزشی که یک متفکر علوم انسانی علی‌الخصوص در عرصه دانش سیاسی و روابط بین‌الملل - با اثرپذیری از شرایط

اقلیمی‌اش پرورش یافته، پیش‌نیاز فهم تولیدات فکری وی خواهد بود. بالطبع حضرت امام خمینی نیز به‌عنوان یک اندیشمند برجسته دینی و سیاسی از این قاعده مستثنی نیست. امام راحل بدون تردید از زمان غیبت امام معصوم تاکنون، بی‌نظیرترین چهره دنیای اسلام می‌باشد که چنین مُجدانه در عرصه نظریه‌پردازی سیاسی ورود کرده و به تنهایی منشأ تحولات ژرف و بلنددامنه‌ای گشته است. ایشان در حوزه علمیه نجف به تشریح، پردازش و تقریر تئوری حکومت اسلامی خود که در رأس هرم قدرت آن فقیهی عادل قرار دارد همت گمارد و حاصل کار نظری او را می‌توان در قالب کتاب «ولایت فقیه» متجلی دید. لکن آنچه امام را از دیگر متفکرین سیاسی مسلمان سلف یا هم‌عصر خویش متمایز می‌ساخت، محدود نماندن به صرف چارچوبه‌های تئوریک و گام نهادن به پهنه سیاست عملی بود. وی با اتکال به نیروی لایزال الهی و نیز به یمن زعامت مدبرانه خود و پشتیبانی عظیم توده‌های انسانی توانست تئوری سیاسی‌اش را در عمل به منصف ظهور رساند و انقلابی بی‌سابقه را در دهه‌های پایانی قرن بیستم رهبری کرد که اعجاب و حیرت سیاستمداران و اندیشمندان جهانی را برانگیخت و چونان انفجاری مهیب، ستون‌های نظام بین‌الملل را به لرزه افکند. انقلاب امام از جهات بسیاری یک پدیده کاملاً منحصر به فرد بود. اولاً در زمانه‌ای که تحت سیطره سنگین مکاتب مادی‌گرای الحادی از جمله سرمایه‌داری لیبرال غربی و کمونیسم شرقی، جداانگاری دین از دنیا و سیاست (سکولاریزم) به مثابه ایده‌ای نهادینه تلقی می‌شد، صبغه‌های دینی فوق‌العاده پرننگی به خود گرفت و عمارت سیاسی را تماماً بر شالوده ایدئولوژی اسلامی بنا نهاد. امتزاج کامل دین و سیاست در صحنه مدیریت جامعه سیاسی و پیدایی حکومتی که یک رهبر دینی را در صدر خود می‌دید، تصویر بدیعی را خلق کرد که برای جهانیان بسیار تازگی داشت لذا تحلیل‌گران مسائل سیاسی زنان پس عنایت ویژه‌ای را نیز به بررسی نقش عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک در شکل‌دهی به پدیده انقلاب مبذول نمودند. ثانیاً این پیروزی چشمگیر در کشوری تحقق یافت که از حد اعلای حمایت همه‌جانبه از سوی بزرگترین قدرت مادی محیط بین‌الملل یعنی ایالات متحده آمریکا سود می‌جست و لذا عجز و ناتوانی این منبع عظیم قدرت در مهار امواج خروشان انقلاب بسیار عجیب و غیرقابل باور می‌نمود.

۱. مفهوم شناسی اقتدار^۱

اقتدار یا اُتوریت به فرانسوی *Autorité*، به فرد یا مقامی نسبت داده می‌شود که می‌تواند به فرد تحت اقتدار دستوری بدهد و فرد تحت اقتدار از او پیروی می‌کند. اقتدار، به فرد یا مقامی نسبت داده می‌شود که فرد (یا افراد) تحت اقتدار از او [فرد مقتدر] اطاعت می‌کنند. اطاعت به معنای عمل کردن بی‌چون و چرا به فرمان یا دستور است. برای مثال در آزمایش میلگرام افراد با وجود این‌که نمی‌خواستند به شکنجه فرد دیگری پردازند به دلیل وجود اقتدار نمی‌توانستند از این عمل سرباز زنند. واژه اقتدار در زبان فارسی به «قدرت یافتن، قدرت داشتن، توانا شدن و توانایی» معنا می‌شود. در لغت‌نامه دهخدا گردون اقتدار به «فلک منزلت و صاحب قدرت، کسی که قدرت وی مانند آسمان است» تعبیر شده است (دهخدا، ۱۳۷۶: ۷۶). در زبان عربی اقتدار از ماده قدر مشتق و معنای آن «القوه» بیان می‌شود (این منظور، ۱۳۶۹: ۳۹۹). القوه به فارسی نیرو و توانایی ترجمه شده است (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۴۶). معادل واژه اقتدار در زبان انگلیسی کلمه اُتوریت است این اصطلاح در دیکشنری آکسفورد «حق یا قدرت فرمان دادن و به تمکین در آوردن دیگران» معنا شده است، برای این اصطلاح معانی دیگری همچون قدرت، اختیار، صلاحیت، حق، صاحب اختیار، دارای حق، مرجع، مرجعیت، مسئولان امور، منبع موثق، سلطه، قدرت مشروع، آمریت، وثاقت، و حجیت نیز ذکر می‌شود. آنتونی کوئینتن در کتاب فلسفه سیاسی دربارهٔ واژه اقتدار می‌نویسد:

مفهوم اقتدار، در زبان انگلیسی آشکارا از مفاهیم کهن لاتینی اشتقاق یافته است. به عبارت لوئیس و شورت، صاحب اقتدار در زبان لاتین کسی است که چیزی را به وجود می‌آورد، یا، قطع نظر از آن که خود او در ابتدا آن چیز را به وجود آورده باشد یا دیگری، بر رشد و رونق آن می‌افزاید (کوئینتن، ۱۳۷۱: ۲-۱۷۰). همچنین ریچارد سنت نویسنده کتاب «اقتدار» در ریشه‌یابی این واژه می‌نویسد:

واژه اقتدار از یک واژه لاتینی گرفته شده که خود آن به معنای مؤلف است. پس در فکرت اقتدار نوعی فکرت تولید مستتر است (سنت، ۱۳۷۸: ۲۵).

¹ Authority

نکته دیگری که در معنانشناسی اصطلاح اقتدار مورد توجه واقع شده این است که «اقتدار همواره با نوعی ارج و شکوه و به‌طور دقیق‌تر با یک اعتماد و اتکال شخصی یا جمعی به کسی که اقتدار به او نسبت داده شده، همراه است (شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۵۵).

برخی برای شناخت دقیق‌تر معنای اقتدار آن را در مقایسه با «قدرت عریان» قرار داده‌اند، در مقابل، از نگاه صاحب نظرانی چون کاکستون اقتدار آن است که «احساس بیم برانگیزد» (سنت، همان: ۲۴) صاحب نظران مهمی همچون راسل میان قدرت عریان و قدرت مبتنی بر رضایت تفاوت اساسی قائل می‌شوند و از این طریق به درک دقیق‌تر مفهوم اقتدار کمک می‌کنند. وبر از جمله این دسته از متفکران است که می‌گوید: «روابط بین فرمانروا و فرمانبردار از دو صورت خارج نیست؛ یا مبتنی بر «اجبار مطلق» است که خاص دوران بردگی است؛ و یا صورتی طبیعی و حقیقی دارد که مستلزم وجود حداقلی از پذیرش و مقبولیت است. و همین نوع دوم «قدرت» و یا به تعبیر وبر قدرت طبیعی و حقیقی است که به مفهوم «اقتدار» نزدیک می‌شود» (شجاعی زند، همان: ۵۶).

با توجه به معنای مختلفی که از اصطلاح اقتدار برداشت می‌شود برای این اصطلاح تعاریف مختلفی نیز ارائه شده است پیتر میلر، در کتاب سوژه، استیلا و قدرت به نقل از هورکهایمر درباره تعریف اقتدار می‌نویسد:

به اعتقاد هورکهایمر، اقتدار «مقوله‌ای اساسی برای تاریخ» است. از رهگذر اقتدار است که در شور و شوق و هوس‌های انسان و قابلیت‌های سرشت نمایش مهمور به روابط قدرت می‌شود و فرآیندهای زندگی اجتماعی و در هر دوره‌ای تحت همین روابط قدرت جریان می‌یابد.» (میلر، ۱۳۸۲: ۴۸)

هربرت سیمون نیز در تعریف اقتدار می‌نویسد: «اقتدار، اختیار تصمیم‌گیری برای هدایت اقدامات دیگران است، اقتدار رابطه میان دو نفر است یکی فرادست و دیگری فرودست» (عالم، همان: ۱۰۱)

حسین بشریه هم در این باره می‌نویسد: اقتدار قدرت مشروع قانونی و مقبولی است که می‌باید در شرایط مقتضی مورد اطاعت و فرمانبرداری قرار گیرد در اقتدار توجیه و استدلالی نهفته است که آن را از شکل قدرت عریان خارج می‌سازد و برای موضوع قدرت پذیرفتنی می‌کند. از این‌رو گفته می‌شود که اقتدار برای پیروان و تبعیت‌کنندگان



خصلت بیرونی ندارد. قدرت پدر در خانواده از نوع اقتدار است زیرا به دلایل مختلفی قاب توجیه و پذیرفتنی است (بشیریه، ۲۵: ۱۳۸۰).

اما دژونل که در حوزه اقتدار از جمله متفکران صاحب نام است تعریف خلاصه‌ای از این مفهوم ارائه می‌کند وی در این باره می‌نویسد: اقتدار عبارتست از قوه جلب اراده‌های دیگران به سوی مراد و مقصود خویش» (کوئینتن، همان: ۱۹۵). مک آیور نیز در برداشت خود از تعاریف و نظراتی که درباره اقتدار ارائه شده می‌نویسد: «اقتدار را اغلب همان قدرت می‌دانند قدرت فرمان به اطاعت» (عالم، همان: ۱۰۱).

اما رابرت دال در کتاب «تجزیه و تحلیل جدید سیاست» در تعریف اقتدار، این مفهوم را به مشروعیت گره می‌زند و معتقد است «قدرت مشروع را اغلب اقتدار می‌دانند» وی می‌نویسد: «اقتدار نوع ویژه‌ای از نفوذ است، یعنی نفوذ مشروع...» (رجوع کنید به دال، همان) از نظر توماس هابز نیز مفهوم اقتدار در تعریف به موضوع حق و اختیار پیوند می‌خورد هابز اقتدار را بر حسب تجویز یا تفویض حق و اختیار تعریف و تشریح کرده است از این نگاه اقتدار مبتنی بر فرض وجود مجموعه‌ای از قواعد و قوانین است که تعیین می‌کنند چه کسی قانونا می‌تواند تصمیمات نوع معینی را اتخاذ کند، احکام و فرمان‌های نوع معینی را صادر نماید، و نوع معینی از کارهای سمبلیک را انجام دهد (کوئینتن: ۱۶۹).

جیمز کلمن نویسنده کتاب بنیادهای نظریه اجتماعی نیز موضوع اقتدار را به حق و حقانیت گره می‌زند و در این چارچوب تعریف خود را ارائه می‌کند وی در این باره می‌نویسد: با در نظر گرفتن مفهوم حق کنترل بر یک منبع انتقال ناپذیر - یعنی کنش‌های خود شخص - رابطه اقتدار را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: رابطه اقتدار کنشگر بر دیگری هنگامی وجود دارد که کنشگر اولی حق کنترل بر برخی کنش‌های دیگری را داشته باشد (کلمن، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

از مجموع دیدگاه‌ها و تعاریفی که توسط صاحب نظران مختلف درباره اقتدار ارائه شده است می‌توان این جمع‌بندی و وجه مشترک را به دست آورد که اقتدار به قدرتی گفته می‌شود که از مشروعیت و حقانیت برخوردار باشد. مفهوم اقتدار ربط مستقیمی با

تعریف مفهوم قدرت دارد. در ادبیات سیاسی معاصر، غالباً این دو مفهوم را متمایز می‌دانند. در اینجا برای نیل به مفهوم ابتدایی از اقتدار، ناچار به اشاره‌ی اجمالی به تعبیرات مختلف ارائه شده در خصوص مفهوم قدرت هستیم. تعبیرات متفاوتی از این مفهوم ارائه شده است، مثل «وجود یک اراده‌ی مستولی و چیره که اراده‌های دیگر در طول آن قرار دارد» (بخشایشی، احمد، ص ۷۳)، «مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی که موجب به اطاعت درآوردن فرد یا گروه توسط فرد یا گروه دیگر می‌گردد.» (عمید زنجانی، ص ۵۶) و «توانایی دارنده‌ی آن برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی» (داریوش آشوری، ص ۲۴۷).

«قدرت، اقتداری است فاقد هر نوع مشروعیت» و «اقتدار، قدرتی است دارای نوعی مشروعیت». برحسب این تعریف، مفهوم «اقتدار» یا آمریت با «مشروعیت» عجین و هم‌نشین می‌گردد؛ به طوری که تمامی اعتبار و هویت خود را از آن می‌گیرد. می‌بینیم تعاریف متنوع و متفاوت است، اما با دقت در آن‌ها می‌توان گفت تقریباً غالب این تعاریف بر داشتن نوعی توانایی برای تحمیل یا تنفیذ اراده‌ی خود بر دیگران تاکید می‌کنند. حال این اعمال اراده یا مطابق و همسو با منافع فرد یا افرادی است که قدرت در مورد آن‌ها اعمال می‌شود یا نیست. در همین جاست که مفهوم اقتدار معنا می‌یابد:

«قدرت، اقتداری است فاقد هر نوع مشروعیت» و «اقتدار، قدرتی است دارای نوعی مشروعیت». برحسب این تعریف، مفهوم «اقتدار» یا آمریت با «مشروعیت» عجین و هم‌نشین می‌گردد؛ به طوری که تمامی اعتبار و هویت خود را از آن می‌گیرد. اقتدار همواره با نوعی ارج و شکوه و به طور دقیق‌تر با یک اعتماد و اتکال شخصی یا جمعی به کسی که اقتدار به او نسبت داده شده، همراه است. با تامل در اندیشه‌های امام درمی‌یابیم امام تفاوتی بین قدرت و اقتدار نمی‌بینند. از نظر ایشان، قدرت و اقتدار یکی است، هرچند از هر دو مفهوم بهره می‌گیرند. ایشان در یک جا حقیقت قدرت را مثل حقیقت علم و حقیقت اراده، محل انتزاع مفاهیم کمالیه می‌دانند که در فطرت کمال‌جوی انسان قرار دارد. همچنین امام در جای دیگر، مفهوم قدرت را به معنی توانایی می‌دانند. قدرت، خواستنی از روی علم و اراده است. قدرت و عجز را مقابل هم می‌بینند و اینکه عجز بالذات با قدرت متقابل است. این بیان امام بحثی است فلسفی که در خصوص ربط

قدرت با واجب‌الوجود مطرح شده و در اینجا محل بحث ما نیست. استفاده‌ای که ما در بحث حاضر می‌توانیم بکنیم این است که در منظر امام، قدرت از جمله صفات حضرت حق است و به معنی توانایی و خواستن از روی علم و اراده است. از نظر ایشان، انسان برترین و کامل‌ترین مخلوق الهی و آیین‌های تمام‌نمای خالق متعال است. بشر فطرتاً کمال‌جوست و گریزان از نقص. به همین دلیل، دنبال قدرت کامل و کمال قدرت در هر عرصه‌ای است و از ناتوانی و عجز گریزان و متنفر است.

در همین چارچوب، انسان هم دنبال کسب قدرت شخصی است و هم در هر عرصه‌ای که منسوب و منتسب به وی است این قدرت را طالب است. مثلاً خانواده «خود»، گروه «خود»، سازمان «خود» و جامعه و ملت «خود» را مقتدر و توانمند می‌خواهد. هرگونه ضعفی در این منسوبین به او و شخصیتش سرایت می‌کند. اقتدار ملی نیز در همین چارچوب جای می‌گیرد. بنابراین در چارچوب اندیشه‌ی امام، اقتدار ملی، ارزشمند و مطلوب است و منبعث از فطرت کمال‌جوی انسان است. اندیشمندان، عناصر قدرت و اقتدار ملی را متنوع می‌دانند و هرکدام بر عامل یا عواملی خاص تاکید داشته‌اند. برخی ایدئولوژی را مهم‌ترین عامل می‌دانند که از جهات گوناگون بر اقتدار ملی موثر است. یکی از موارد مهم نقش ایدئولوژی در افزایش قدرت ملی، بسط و گسترش حوزه‌ی مشروعیت نظام سیاسی است. افزایش مشروعیت بر قدرت تصمیم‌گیری می‌افزاید و در عین حال، باعث تحدید و کنترل قدرت می‌شود. برخی بر عوامل جغرافیایی مثل آب‌وهوا و اقلیم و منابع طبیعی، وسعت خاک و موقعیت سرزمینی (از نظر دسترسی به دریا یا مجاورت با سایر کشورها) تاکید دارند. عوامل انسانی و فرهنگی مثل حجم جمعیت، خصلت‌های ملی، روحیه ملی و فرهنگ عمومی نیز همواره مورد توجه بوده‌اند. توان تکنولوژیک به‌خصوص توان تکنولوژی نظامی نیز یک عامل اقتدار ملی است. اما جالب اینکه حتی این عامل از نظر برخی الزاما منجر به اقتدار نمی‌شود بلکه ممکن است در مواردی باعث ضعف و یا عجز ملی بشود. به‌عنوان مثال، کراس معتقد است تکنولوژی‌های اطلاعاتی موجب کاهش اقتدار دولت‌ها، کاهش احتمال جنگ و افزایش قدرت افراد می‌شود. لیفین نیز معتقد است که تکنولوژی‌های اطلاعاتی باعث قدرت‌یابی NGO ها و گروه‌های مدنی و حتی گروه‌های تروریستی می‌شود. رهبری

قدرتمند و مدبر عامل مهم دیگر اقتدار ملی است که هم در ایجاد انسجام و اتحاد بین عناصر مختلف نقش دارد و هم در استفاده‌ی درست و به‌موقع از منابع و امکانات موجود. یک عامل دیگر، قدرت نظامی است که غالب صاحب‌نظران بر نقش آن تأکید دارند و در اسلام نیز مورد توجه است. در مجموع صاحب‌نظران نقش عوامل زیر را در اقتدار ملی مهم می‌دانند: منابع طبیعی، وسعت خاک، موقعیت سرزمینی، جمعیت، قدرت نظامی، توان تکنولوژیک، خلیات و روحیه‌ی ملی، سازمان‌دهی و رهبری، انسجام و اتحاد ملی و... امام خمینی (ره) بر نقش عوامل گوناگون در تقویت اقتدار ملی تأکید دارند. اما آنچه بیشتر محل توجه ایشان است عوامل فرهنگی و روحی و اعتقادی است.

۲. اقتدار و مشروعیت

برخی متفکران معتقدند میان مشروعیت و اقتدار تفکیک اساسی وجود ندارد با این استدلال که هرگاه در جامعه‌ای حاکمیت مشروعیت داشته باشد در واقع از اقتدار هم برخوردار است و هرگاه حکومت مجبور شود به زور سیاست‌های خود را اعمال کند معنای آن این است که آن حکومت مشروعیت ندارد پس اقتدار هم ندارد لذا نمی‌توان میان مشروعیت و اقتدار تفکیک قائل شد. به‌طور مثال به عقیده وبر آدمیان جز از کسانی که به نظر آنان مشروعیت داشته باشند فرمان نمی‌برند و وی از اینجا نتیجه می‌گیرد که با توجه به نحوه اطاعت افراد از رهبران خود و اینکه آیا آن اطاعت از روی میل و آگاهانه است یا نه؟ باید نتیجه بگیریم که مشروعیت رهبران‌شان در چشم آنان اعتباری دارد یا ندارد (سنت، ۳۰:۱۳۷۸).

اما اکنون این سوال پیش می‌آید که تفاوت مشروعیت به معنای حقانیت اقتدار و مشروعیت به معنای قانونی بودن اقتدار چگونه قابل تحلیل است این موضوع به‌ویژه در اقتدار عقلانی مورد بحث است که رابطه حقانیت این نوع از اقتدار با مشروعیت آن به چه نحو می‌تواند باشد از این روست که برخی از متفکران معتقدند در حوزه مشروعیت علاوه بر موضوع عقلانی و قانونی بودن اقتدار مساله توجه به اثباتی بودن آن نسبت به هنجارها و ارزشها نیز مطرح می‌شود. اگر چنین تصور شود که اعتقاد به مشروعیت پدیده‌ای تجربی است و رابطه ذاتی با حقیقت ندارد، در آن صورت پایه‌هایی که بر آن‌ها

مشروعیت به طرز کاملاً روشنی استوار می‌گردد، تنها از اهمیت روان‌شناختی برخوردار خواهند بود. بنابراین دامنه اعتقاد به مشروعیت تا سرحد اعتقاد به قانونی بودن کوتاه می‌شود و دیگر مراجعه به شیوه حقوقی برای تصمیم‌گیری کفایت می‌کند. اما به عقیده «یوهانس وینکلیمان عقلانیت صوری به مفهوم وبری آن، مبنایی کافی برای مشروعیت فراهم نیاورده است. قانون‌مندی فی نفسه مشروعیت بخش نیست. برعکس، اثبات‌گرایی حقوقی مستلزم اجماع همگانی است که در سوگیری عقلانی به ارزش ریشه داشته باشد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۰۷).

به‌طور کلی فارغ از این بحث که مشروعیت به چه میزان از طریق قانونی بودن قابل کسب است و رابطه آن با حقانیت و هنجارها و ارزش‌های جامعه چیست؟ موضوع مهم این است که نتیجه و تأثیر عملی مشروعیت در حوزه اقتدار چیست؟ شاید اصلی‌ترین پاسخی که به این سوال می‌توان داد این باشد که مشروعیت از هر نوع آن، سنتی، فرهنگی و یا قانونی که باشد نتیجه‌اش این است که اطاعت از اقتدار را به وظیفه تبدیل و آن را حق القاء می‌کند و این همان فرآیندی است که طی آن از طریق مشروعیت قدرت به اقتدار تبدیل می‌شود. «مایکل راش» در این باره می‌نویسد: مشروعیت در نهایت در ذهن مشاهده‌کننده است، خواه اعمال‌کننده قدرت یا تابع آن باشد. فایده مشروعیت برای کسانی که اعمال قدرت می‌کنند یا در پی اعمال قدرت هستند آشکار است. همانگونه که روسو در جمله مشهوری از قرارداد اجتماعی روشن می‌سازد: «نیرومندترین مرد هرگز به اندازه کافی نیرومند نیست تا همیشه فرمانروا باشد مگر اینکه قدرت خود را به حق و اطاعت را به وظیفه تبدیل کند». مشروعیت می‌تواند به‌عنوان این تبیین در نظر گرفته شود که چرا مردم از کسانی که بر مسند قدرت هستند یا مدعی اقتدار بر آن‌ها هستند اطاعت می‌کنند چرا که نظم سیاسی از طریق نظام‌های ارزشی مشترک، احترام عمومی برای اقتدار دولت، مشروعیت یا با زور وحشیانه آشکار به‌دست نمی‌آید، بلکه نتیجه یک بافت پیچیده وابستگی متقابل میان نهادها و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای است که مراکز قدرت را تقسیم و فشارهایی مضاعف برای اطاعت وارد می‌کنند. قدرت دولت یک جنبه اصلی از این ساختارهاست، اما تنها متغیر مهم نیست (راش، ۱۳۸۷: ۶۱). در جمع‌بندی کلی درباره رابطه دو اصطلاح اقتدار و

مشروعیت به نظر می‌رسد می‌توان دیدگاه آندرو وینسنت را مورد توجه قرار داد. وینسنت می‌نویسد:

اقتدار مشروع اقتداری است که از جانب کسانی که تحت کاربرد آن قرار می‌گیرند، معتبر یا موجه تلقی می‌شود. چنین اقتداری قانونی، عادلانه و بر حق شناخته می‌شود. در نتیجه اجبار یا اعمال زور از جانب شخص واجد اقتدار موجه به شمار می‌رود. مشروعیت یک نظام سیاسی به عبارت دیگر همان ارزشمندی آن است، به این معنی که آن نظام مبین اراده عمومی است. چنین نظام سیاسی واجد حق حکمرانی است و توقع دارد که مردم از قوانین و مقرراتش اطاعت کنند. مشروعیت متضمن «توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسبترین نهادها برای جامعه هستند».... مفاهیم اقتدار و مشروعیت هر دو در ارتباط نزدیکی با مفهوم تعهد و التزام به فرمانبرداری دارند. اقتدار متضمن فرض مشروعیت است. اقتدار مشروع نیز به نوبه خود متضمن حق انجام عملی است که با وظیفه اطاعت و فرمانبرداری سیاسی ارتباط دارد. چنانکه هانا پیتکین گفته است: «چیزی را اقتدار مشروع خواندن معمولاً به این معنی است که آن چیز بایستی مورد اطاعت قرار گیرد... بخشی از معنای «اقتدار» این است که کسانی که تابع آن هستند، ملتزم به اطاعت از آن‌اند» اما این استدلال را بیش از اندازه کش داده‌اند تا جایی که گفته می‌شود معنای دولت و اقتدار (هم از لحاظ معنی لغوی و هم از نظر عملی) بعضاً این است که شهروند مجبور و ملتزم به اطاعت است (وینسنت، ۱۳۷۶: ۶۶). ریشه اقتدار در مشروعیت اعتبار، احترام و نفوذی است که رهبری یا یک سیستم اجتماعی نزد اعضای زیر مجموعه خود بدست می‌آورد که این اعتبار و نفوذ موجب می‌شود اعضای زیر مجموعه بدون چون و چرا و بدون اینکه نیازی به استدلال و اقناع آنها وجود داشته باشد فرامین و دستورات رهبری یا سیستم را به اجراء در آورند، وقتی این موضوع در سطح یک ملت و برای نظام سیاسی حاکم بر جامعه مطرح می‌شود در این سطح، موضوع اعتبار و احترام نظام سیاسی در مرحله نخست به مشروعیت نظام سیاسی بر می‌گردد به این معنی که یک نظام سیاسی وقتی می‌تواند از اعتبار و نفوذ در جامعه برخوردار شود که مشروعیت آن نظام، از سوی شهروندان مورد پذیرش واقع شده باشد یعنی، هرگاه شهروندان به این



باور برسند که نظام سیاسی حاکم بر جامعه برحق است، این باور موجب تمکین رضایتمندانه آنها از قدرت سیاسی و همراهی و پشتیبانی آنها از آن می‌شود و همین امر زمینه‌های احترام و نفوذ نظام سیاسی را نزد شهروندان فراهم می‌کند و در نهایت به اقتدار نظام سیاسی منتج می‌شود، زیرا در سایه باور به حقانیت نظام سیاسی است که مردم نظام را مورد احترام قرار می‌دهند برای آن اعتبار قائل می‌شوند و سیاستها و برنامه‌های آن را به اجراء در می‌آورند و نظام سیاسی بدون نیاز به اعمال قدرت و به‌کارگیری زور، قوانین و خواسته‌هایش نزد جامعه بدلیل نفوذ ناشی از مشروعیتی که دارد به اجراء در می‌آید که چنین موقعیتی برای نظام سیاسی موقعیت اقتدار نامیده می‌شود از این‌رو با توجه به استدلالهای مطرح شده می‌توان به این نتیجه رسید که مشروعیت از جمله عناصر اصلی اقتدار و از مهمترین ارکان و شروط تحقق آن است و بدون وجود مشروعیت، اقتدار به معنای واقعی در نظام سیاسی قابل تحقق نمی‌باشد.

۳. امام خمینی (ره) و تحول در مفهوم اقتدار

در چارچوب نظریه سیاسی اسلام، تحول حاصل شده در مفهوم اقتدار توسط حضرت امام بدین صورت است که ایشان طریقه نوینی را برای تحمیل اراده در محیط بین‌الملل تعریف کرده و از این حیث توانسته مفهوم قدرت را متحول سازد. نوآوری امام راحل، اضافه نمودن یک دایره دیگر تحت عنوان «متافیزیک» حول دوایر نظام بین‌الملل و نظام طبیعت برای شناسایی منابع مولد قدرت است. وی روابط دولت‌ها و ملت‌ها را تنها در قلمرو نظام بین‌الملل و نظام طبیعت محدود نمی‌داند بلکه آن را در بستر بسیار فراختری می‌نگرد که شامل نظام متافیزیک یا ماوراءالطبیعه نیز می‌گردد. نظامی که به دلیل ذات ناپیدایش و ننگجیدن در چارچوب تجربه و مشاهده بشری مورد اعتنای بازیگران و ناظران اثبات‌گرای عرصه سیاست جهانی قرار نمی‌گیرد.

امام خمینی نظام متافیزیک را نظامی هدفدار، قاعده‌مند و ذی‌شعور می‌انگارد که تحت سیطره مطلق اراده الهی است - یعنی برخلاف نظام طبیعت، اراده و اختیار انسانی کوچک‌ترین نقش‌آفرینی در آن ندارد و همچون ظرفی مظلوم خود نظام طبیعت و نظام روابط بین‌الملل را دربرگرفته، آن را مورد نفوذ مستقیم قرار می‌دهد. قوانین و سنن

متافیزیکی بر روند حرکت تاریخ جهان کاملاً ساری و جاری بوده و سرنوشت جوامع بشری را دستخوش تأثیرات خود می‌سازند. فارغ از اینکه جوامع بشری و گردانندگانشان از کیفیت عملکرد چنین قوانینی آگاهی داشته باشند یا خیر. حضرت امام در بستر نظام متافیزیک، یک منبع عظیم مولد قدرت را که برای ادبیات روابط بین‌الملل کاملاً ناشناخته و بی‌سابقه بود کشف و آن را به جهانیان معرفی کرد. منبع پیشنهادی امام را می‌توان قدرت الهی، قدرت متافیزیکی یا امداد غیبی نام نهاد. وی اعتقاد راسخ داشت که این منبع به گونه‌ای قانونمند در محیط بین‌الملل کارگر می‌باشد و از حیث ظرفیت، توانمندی و حجم نیرو قابل قیاس با هیچ کدام از منابع قدرت رایج میان دولتها نبوده، در جایگاه فوق‌العاده رفیع‌تری نسبت به آنها قرار می‌گیرد تا جایی که هیچ منبع قدرتی را یارای ایستادگی در برابر آن نیست. ایشان در کتاب «چهل حدیث» در تشریح نوآوری خود از مفهوم قدرت چنین می‌گوید:

«قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می‌شود و فاعل علی‌الأطلاق و مسبب‌الأسباب، آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند که یک پشه خلق کنند نتوانند و اگر پشه‌ای از آنها چیزی برباید، نتوانند پس بگیرند. قدرت پیش حق تعالی است. او است مؤثر در تمام موجودات. با هر زحمت و ریاضتی شده، در قلب خود با قلم عقل نگارش ده که «لا مؤثر فی الوجود الا الله» (یعنی) نیست کارکنی در دار تحقق جز خدا.» معمار بزرگ انقلاب اسلامی با کشف این منبع جدید، در حقیقت پرده دیگری را از برابر سیمای قدرت کنار زد و طرحی نو و بی‌نظیر پیرامون چگونگی اعمال نفوذ و تحمیل اراده یا مقاومت در برابر اعمال قدرت دیگران در انداخت. شیوه ابداعی امام خمینی، ابتهال و اتکال به منبع الهی مولد قدرت و قرارگرفتن در جریان شمول قوانین و امدادهای غیبی بود. بدین صورت که یک بازیگر پس از آشنایی با نحوه عملکرد منبع متافیزیکی قدرت، قادر است با کشاندن آن به پهنه روابط بین‌الملل، از اهرم‌های توانمندش در رابطه با سایر بازیگران بهره جوید (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۴۴). قدرتمندان و ابرقدرتان به هر قدرتی برسند دنبال قدرت فوق آن می‌گردند، و علم طلبان به هر مرتبه از علم برسند مافوق آن را می‌خواهند و گم شده خود را که خود غافل از آنند در آن نمی‌یابند. اگر به قدرت طلبان، تسلط و تصرف در همه عالم

مادی، از زمین‌ها و منظومه‌های شمسی و کهکشان‌ها و هر آنچه فوق آن‌ها است، بدهند و بگویند:

قدرت دیگری فوق این‌ها و عالمی یا عوالمی دیگر فراتر از اینها است، آیا می‌خواهی به آن‌ها برسی؟» محال است تمنای آن را نداشته باشند، بلکه به لسان فطرت می‌گویند: «ای کاش به آن‌ها نیز دست یابیم!». و به همین گونه است طالب علوم، بلکه اگر شک کند که مقام دیگری - فوق آنچه دارد هست، فطرت مطلق جوی او گوید: ای کاش بود و من هم قدرت تصرف در آن داشتم، یا سعه علم من آن را نیز شامل بود. اگر قادری توجه به قدرتش دارد، توجه به کمال قدر است، نه نقص آن. لهذا قدرتمندان دنبال قدرت‌های بالاتر می‌گردند و خود نمی‌دانند. قدرت مطلق، موجود مطلق است و تمام دار تحقق جلوه‌ای است از آن موجود مطلق و به هر چه روی آوری به او، روی آوردی و خود محجوبی و نمی‌دانی. این یکی از فطرت‌هایی است که هرکس هرچه بیابد، آن گم شده خودش را نیافته، آن گم شده یک چیز دیگری است و لهذا آن که دنبال قدرت می‌رود، قدرت مطلق می‌خواهد، «قدرت مطلق خداست». (خمینی، ۱۳۸۰: ۶۵).

۴. شیوه‌های تحقق اقتدار ملی از دیدگاه امام خمینی

۴-۱. باور به توانایی خود

هر کاری را که انسان باورش این است که ضعیف است، نسبت به آن کار، نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد هر قدر، قدرت ارتشی زیاد باشد، لکن قدرت روحی نداشته باشد و باورش آمده باشد که در مقابل فلان قدرت و فلان قدرت نمی‌تواند ایستادگی کند، این ارتش محکوم به شکست است (خمینی، ۱۳۸۳: ۷۹).

شما (مردم) قیام مردانه کردید و در مقابل آن‌ها (اجانب) ایستادید و همه آن‌ها را دستشان را از کشور خودتان قطع کردید و دیدید که یک مطلبی است، امکان دارد و شما خودتان می‌توانید در عین حالی که قدرت نظامیان مثل آن‌ها نیست و قدرت صنعتی‌تان مثل آن‌ها نیست. لکن می‌توانید، ایستادگی کنید و یک ملت وقتی که یک مطلب را باور کرد که می‌تواند انجام بدهد، انجام خواهد داد. اساس باور این دو مطلب است: باور

ضعف و سستی و ناتوانی و باور قدرت و قوه و توانایی. اگر ملت این باور را داشته باشد که ما می‌توانیم، در مقابل قدرت‌های بزرگ بایستیم. این باور اسباب این می‌شود که توانایی پیدا می‌کند و در مقابل قدرت‌های بزرگ ایستادگی می‌کنند (افتخاری، ۱۳۸۰: ۴۰).

۴-۲. ایمان به خدا

غفلت از مبدأ قدرت، انسان را هلاکت می‌رساند. مبدأ قدرت، اوست و همه چیز به دست اوست و ما چیزی نیستیم. ما شکر می‌کنیم که خدای تبارک و تعالی به ما عنایت کرده است و از قدرت لایزال خودش یک ذره‌ای، یک جلوه مختصری در این کشور بذل کرده است، عنایت کرده است (خمینی، ۱۳۸۰: ۷).

۵. سه دیدگاه در مورد اقتدار ملی از نظر امام خمینی

امام خامنه‌ای در بیانات اخیر خود با اشاره به نفوذ دشمن در ایران و ادامه داشتن دشمنی‌های استکبار جهانی خصوصاً آمریکا با ملت ایران به سه عامل اساسی در اقتدار ملی اشاره می‌کند:

این دشمنی‌ها ادامه پیدا می‌کند؛ تا کی ادامه پیدا می‌کند؟ تا وقتی شما قوی بشوید، تا وقتی ملت ایران آن‌چنان قوی بشود که دشمن مأیوس بشود از تهاجم سیاسی یا امنیتی یا نظامی یا اقتصادی یا تحریم و غیرذلک. باید ما قوی بشویم؛ باید در داخل، خودمان را قوی کنیم. این قوتی که برای کشور لازم است چه‌جوری تأمین می‌شود؛ اولاً از راه یک اقتصاد قوی؛ همین اقتصاد مقاومتی که سیاست‌های آن ابلاغ شده است و بر روی زمین و به‌صورت کار عملی و عملیاتی و اجرائی هم باید با شدت هرچه تمام‌تر و بدون فوت وقت دنبال بشود؛ خوب یک کارهایی را دوستان ما در دولت دارند انجام می‌دهند بحمدالله؛ یکی این است که اقتصاد کشور قوی بشود، جوان کشور بیکار نماند، ابتکارهای جوانها روی زمین نماند؛ این یکی از راه‌هایش است. یک راه دیگر، توسعه‌ی علم است؛ کاروان علم شتاب خود را از دست ندهد، در علم پیشروی کنیم، همه چیز به علم وابسته است؛ این هم یکی از راه‌های تقویت است.

یکی از مهم‌ترین راه‌های تقویت درونی، حفظ روحیه‌ی انقلابیگری است در مردم؛ بخصوص در جوان‌ها. سعی دشمنان این است که جوان ما را لابلایی بار بیاورند، نسبت به انقلاب بی‌تفاوت بار بیاورند، روحیه‌ی حماسه و انقلابیگری را در او بکشند و از بین ببرند؛ جلوی این باید ایستاد. جوان، روحیه‌ی انقلابیگری را باید حفظ کند. و مسئولین کشور جوانهای انقلابی را گرامی بدارند؛ این همه جوان‌های حزب‌اللهی و انقلابی را برخی از گویندگان و نویسندگان نکوبند به اسم افراطی و امثال اینها. جوان انقلابی را باید گرامی داشت، باید به روحیه‌ی انقلابیگری تشویق کرد؛ این روحیه است که کشور را حفظ میکند، از کشور دفاع میکند؛ این روحیه است که در هنگام خطر به داد کشور میرسد.

سه عامل اساسی اقتدار ملی اینها است:

اقتصاد قوی و مقاوم،

علم پیشرفته و روزافزون،

و حفظ روحیه‌ی انقلابیگری در همه بخصوص در جوان‌ها؛ اینها است که میتواند کشور را حفظ کند؛ آن وقت دشمن مأیوس خواهد شد.

۶. مهم‌ترین عوامل در تقویت اقتدار ملی از دیدگاه امام

امام خمینی (ره) براساس ارکان ساختار تفکر اجتماعی شیعه، یعنی خدامحوری و تکلیف‌گرایی بر نقش عوامل گوناگون در تقویت اقتدار ملی تأکید داشتند. اما آنچه بیشتر محل توجه ایشان است عوامل فرهنگی و روحی و اعتقادی است. مهم‌ترین این عوامل در منظر ایشان موارد زیر هستند:

۶-۱. استقلال و ثبات

از نظر امام، یکی از شروط اصلی کسب اقتدار ملی، عدم وابستگی و استقلال کشور است. ایشان نظام ستم‌شاهی را عاجز و ذلیل می‌دانستند، چون وابسته بود و دلیل این وابستگی را غارت منابع ملی توسط بیگانگان و وجود پایگاه‌های نظامی در سرحدات یا داخل کشور می‌دانستند:

«اگر چنانچه ایران مستقل بود و تحت نظر دیگران اداره نمی‌شد، دیگران در آن دخالت نداشتند و قدرتمند بود و نظام آن پیوست به نظام دیگران نداشت، ثبات از برای ایران حاصل می‌شد... ایرانی‌ها هم می‌خواهند که ایران ثابت باشد، متزلزل نباشد، هر روز یک کسی در آن دخالت نکند، هر کاری می‌خواهند به دست نوکرانشان اجرا نکنند، دخالت در مقدرات مملکت نکنند.» (خمینی، ۱۳۸۰: ۱۰).

«الآن قدرت ندارد ایران. مستقل هم نیست. قدرت ندارد برای اینکه تحت قدرت‌های دیگر دارد اداره می‌شود. چهل و پنج هزار یا شصت هزار (یا در یک نوشته‌ای هم بود که هشتاد هزار) آمریکایی که مستشارهای زیاد در آن‌ها هست، این‌ها دارند نظام ما را اداره می‌کنند... الآن ایران قدرتمند نیست از باب اینکه نظامش، که نقطه‌ی اتکای قدرت است... وابسته به دیگران است. هرکاری آن‌ها می‌خواهند انجام می‌دهند... ایران الآن مثل یک مملکتی است که در قبضه‌ی این قدرت‌هاست.

پایگاه دارند. [در] کوهستان‌های طرف کردستان و آن سرحدات، این‌ها پایگاه‌ها دارند؛ پایگاه‌های زیرزمینی عظیم دارند. و یک همچو مملکتی یک مملکتی است که از آن طرف ذخایرش را دارند می‌برند، از آن طرف پایگاه درست می‌کنند برای خودشان! این ایران اگر یک ایران قدرتمند بود، نمی‌گذاشت که این کار بشود.» (خمینی، ۱۳۸۰: ۱۵).

۶-۲. اتکای حکومت به ملت

صورت دیگر استقلال از بیگانه، اتکا به مردم است. از نظر امام، اقتدار ملی در پیوستگی حکومت و مردم است. ایشان معتقدند یک دولت در صورتی می‌تواند مقتدر باشد که مورد حمایت مردم بوده و به توانایی‌های آن‌ها متکی باشد: «اگر چنانچه مثلاً دولت ایران اگر قدرتی داشته باشد برای خود ملت باشد، برای خود ایران باشد، اگر دولت‌ها دولت‌های ناشی از اراده‌ی ملت باشند، این‌ها نمی‌گذارند که شما این‌طور در ایران تصرف کنید و این‌طور هرج و مرج به بار بیاورید. ایران ثبات ندارد که این بساط شده است... ثبات، تابع قدرتمندی و استقلال است و ما قدرتمندی می‌خواهیم و استقلال. قدرتمندی به این است که نظام‌مان را از گرفتاری‌ای که آمریکا برایش پیش آورده نجات



بدهیم و یک نظام متکی بر ملت، ما ایجاد نکنیم، نه یک نظام متکی بر مستشارهای آمریکا. و استقلالمان را هم حفظ نکنیم و یک مملکت مستقل باشیم، نه یک مملکتی که همه چیز آن در دست دیگران است؛ تا به واسطه‌ی این، ثبات پیدا نکند مملکت ما» (خمینی، ۱۳۸۰: ۱۷).

از نظر امام خمینی (ره)، اقتدار ملی در پیوستگی حکومت و مردم است. ایشان معتقدند یک دولت در صورتی می‌تواند مقتدر باشد که مورد حمایت مردم بوده و به توانایی‌های آن‌ها متکی باشد. امام قوای نظامی و انتظامی را مهم می‌داند، اما قدرت قوای نظامی را تابع پیوستگی آنان با مردم و تواضع و خدمتگزاری در قبال آنان می‌داند. از نظر ایشان، اگر مردم حامی قوای انتظامی نباشند و از آنان بترسند، این ضعف قدرت است: «این الآن برای شما و ما و همه‌ی قشرهای دولت و ملت و خصوصاً قشرهایی که قوای انتظامی هستند، این باید یک سرمشق و یک الگو باشد که ببینیم که یک قدرت بزرگ وقتی پایگاه ملی ندارد، این قدرت نمی‌تواند بایستد سرپای خودش. یک قدرت، ولو بزرگ نباشد، اگر پایگاه ملی داشته باشد، این غلبه می‌کند. کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید. این به این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید باید به مردم فشار بیاورید. هر چه صاحب منصب ارشد باشد باید بیشتر خدمتگزار باشد. مردم بفهمند که هر درجه‌ای که این بالا می‌رود با مردم متواضع تر می‌شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوه‌ای پایگاه ملی پیدا می‌کند و پایگاه ملی حافظ اوست؛ حفظ می‌کند او را. شهربانی هر شهری اگر چنانچه در خدمت مردم باشد، این طور نباشد که مردم وقتی اسم کلانتری را بشنوند بلرزند به خودشان! وقتی بخواهند بروند طرف کلانتری مثل اینکه طرف حبس دارند می‌روند یا طرف کشتارگاه می‌روند! خیال کنند دارند طرف منزلشان می‌روند یا طرف جایی می‌روند که عدالت توی آن هست، جایی می‌روند که ظلم در آن نیست، جایی می‌روند که با مردم دوست هست، نه دشمن، اگر این طور شد، دل‌های مردم متوجه می‌شود. مردم زود راضی می‌شوند، مردم نفوسشان این طور است که زود راضی می‌شوند. یک نوازش از یک نفر صاحب منصب

برای مردم کافی است که تا مدت‌ها این‌ها دلشان راضی باشد از او.» (خمینی، ۱۳۸۰: ۲۲).

به همین دلیل، توصیه می‌کنند به جلب رضایت مردم: «کاری بکنید که دل مردم را به دست بیاورید. پایگاه پیدا کنید در بین مردم. وقتی پایگاه پیدا کردید، خدا از شما راضی است، ملت از شما راضی است، قدرت در دست شما باقی می‌ماند و مردم هم پشتیبان شمایند... الآن ما از این تاریخ موجودی که بر ما گذشت باید عبرت بگیریم و بدانیم که اگر پایگاه داشت این مرد [شاه] بین مردم، اگر نصف قدرتش را صرف کرده بود برای ارضای مردم، هرگز این قدرت به هم نمی‌خورد، هرگز مخالفت با او نمی‌شد، لکن مع‌الاسف همه‌ی قدرتش را روی هم گذاشت بر ضد مردم... او آن قدرت بالا بود فرق نمی‌کند، شما هم که در کاشان هستید و در آنجا یک اداره‌ای دارید همین معنا در آنجا هم جاری است، آن برای همه‌ی ملت بود، شما برای ملت کاشان هستید، قم برای قم هست، تهران هم برای تهران هست. این یک مسئله‌ی کلی است برای همه‌ی ما که فکر این باشیم (که برای ملتمان) بفهمد ملت که ما خدمتگزار ملت هستیم. ملت ادراک کند که ما خیر او را می‌خواهیم. وقتی آن را ادراک کرد که ما همه خیر ملت را می‌خواهیم، ملت هم پشتیبان ماست.» (خمینی، ۱۳۸۰: ۲۹).

امام نقطه‌ضعف اصلی کشورهای اسلامی را در دوری از اسلام و مردم می‌دانند. به همین دلیل، این کشورها از اقتدار ملی برخوردار نیستند و دائم شکست می‌خورند: «اگر بفهمند که طرفداری ملت از یک دولتی چه معنا دارد، بفهمند این معنا را که اگر ملت‌ها را دلشان را به دست بیاورند و حکومت بشود یک حکومتی که مال خود ملت باشد، از خود ملت جوشش کند و عقاید، عقاید اسلامی باشد، احکام، احکام اسلامی باشد و زیر سایه اسلام بخواهند زندگی بکنند و ملت‌هایی که به اسلام عقیده دارند همراه آن‌ها بشوند، آن وقت می‌فهمند که هیچ‌یک از دولت‌های بزرگ نمی‌توانند کاری انجام بدهند، چنانچه در اینجا نتوانستند.» (همان).

در اندیشه سیاسی امام، مسئله وحدت جایگاه بسیار مهم و محوری دارد و در هر موضوعی نقش محوری پیدا می‌کند. در افزایش اقتدار ملی نیز اتحاد و انسجام بین اقشار

مختلف مردم، بین حکومت و مردم و بین نهادهای دولتی و مسئولین سیاسی یک امر بسیار اساسی است.

از نظر ایشان، دشمن اصلی این اتحاد، فساد اخلاقی و خودخواهی است که منجر به تفرقه و تشتت و در نهایت ذلت ملی می‌شود: «آن روز آسیب به ما می‌رسد که از باطن بگندیم؛ افراد باطنشان بگندد و این گند هم سرایت کند و یک دسته‌ای را از بین ببرد و متعفن کند. آن دسته، دسته‌ی دیگر آن وقت است که کودتا می‌شود و از بین می‌روید، آن وقت است که ممالک بزرگ به شما طمع می‌کنند و با دست خودتان شما را از بین می‌برند. غالب آن جاهایی که این دولت‌های بزرگ و این قدرت‌های فاسد غلبه کرده‌اند بر مردم، با دست خود مردم به مردم غلبه کرده‌اند. کم اتفاق می‌افتد که یک دولتی بیاید، بریزد و خودش بخواهد کاری را انجام بدهد. همیشه نشسته‌اند آنجا توطئه می‌کنند، آدم‌تراشی می‌کنند در خود ملت. اگر توانستند از خود ملت یک بساطی درست می‌کنند و ملت را از بین می‌برند، کشورها را از بین می‌برند. «بالاخره، اساس یک کشوری با اتحاد مردمش [محکم] می‌شود. استقلال یک کشوری اگر بخواهد حفظ بشود، باید مردم احساس کنند که ما استقلال می‌خواهیم. آزادی یک کشوری باید مردم احساس کنند که ما آزادی می‌خواهیم، تنفر [داشته باشند] از اینکه ما در تحت رهبری و نیمی‌دانم - در تحت ذلت کشورهای دیگر باشیم برای شکم‌مان... همه‌ی طمع‌ها [برای] این است که توجه کنند، این را با او دعوا بدهند؛ این قاضی را با آن قاضی، این حاکم را با آن حاکم، آن استاندار را با آن استاندار، مردم را با آن‌ها، امام جمعه‌ها را با مردم، مردم را با امام جمعه‌ها، از این حرف‌ها. اگر این مسائل پیش بیاید، بترسید که به زودی - خدای نخواست - عنایات خدا از ما سلب بشود و ما برگردیم به همان حال فضاحتی که آن وقت بود، به حالی که جوان‌های ما را می‌بردند تا به کلی تباه کنند، می‌بردند تا تمام حیثیت انسانی را از آن‌ها بگیرند.» در اندیشه‌ی سیاسی امام، مسئله‌ی وحدت جایگاه بسیار مهم و محوری دارد و در هر موضوعی نقش محوری پیدا می‌کند. در افزایش اقتدار ملی نیز اتحاد و انسجام بین اقشار مختلف مردم، بین حکومت و مردم و بین نهادهای دولتی و مسئولین سیاسی یک امر بسیار اساسی است. به همین دلیل از نظر ایشان باید «اولاً الهی بشویم، در راه خدا خدمت بکنیم، خودمان را فرمانبر از خدا بدانیم و خودمان را از او و

به سوی او بدانیم و دنبال همین معنا، آن وقت آن مسئله‌ی دوم، که وحدت و انسجام است، حاصل می‌شود؛ برای اینکه تفرقه از شیطان است و وحدت کلمه و اتحاد از رحمان است. وقتی که شما الهی شدید، رحمانی شدید، توجه به خدا داشتید، دنبال او دیگر تفرقه حاصل نمی‌شود، اختلاف حاصل نمی‌شود.» «همه‌ی فکر این معنا باشید، دنبال این باشید که دائماً درصدد این باشید که اخوت خودتان را حفظ کنید. بین خودتان اخوت ایجاد کنید، روحانیون در فکر این باشند که همه با هم اخوت داشته باشند و ملت را داشته باشند و حفظ کنند. ملت هم باید فکر این معنا باشند که همه با هم با روحانیون و غیر آن، همه با هم باشند. مادامی که این وضع از برای شما باشد، شما پیروزید. اگر یک روزی، خدای نخواست، این رمز پیروزی را از شما گرفتند، دیگر برای شما چیزی باقی نمی‌ماند. محتاج به اینکه خیلی قدرت اعمال بشود ندارد، یک کودتای کوچکی از یک منافقی، از یک چیزی، کار را تمام می‌کند.» (افتخاری، ۱۳۸۰: ۷۹).

۶-۳. نیروی مسلح قوی و مجهز

امام، هم‌زمان با تأکید بر عواملی چون استقلال ملی، اتحاد همه‌جانبه و اتکا به مردم از نقش نیروهای مسلح غافل نمی‌شوند. ایشان نقش ارتش و نیروهای نظامی را در اقتدار نظامی مهم می‌دانند؛ به همین دلیل بر تقویت نیروهای مسلح تأکید مکرر دارند و هشدار می‌دهند که توجه به عوامل دیگر نباید موجب غفلت از این موضوع بشود:

«من به‌عنوان فرماندهی کل قوا، به مسئولین و تصمیم‌گیرندگان نیز دستور می‌دهم که در هیچ شرایطی از تقویت نیروهای مسلح و بالا بردن آموزش‌های عقیدتی و نظامی و توسعه‌ی تخصص‌های لازم و خصوصاً حرکت به طرف خودکفایی نظامی غفلت نکنند و این کشور را برای دفاع از ارزش‌های اسلام ناب و محرومین و مستضعفین جهان در آمادگی کامل نگه دارند و مبدا توجه به برنامه‌های دیگر موجب غفلت از این امر حیاتی گردد که مطمئناً غفلت از تقویت بنیه‌ی دفاعی کشور، طمع تهاجم و تجاوز بیگانگان و درنهایت تحمیل جنگ‌ها و توطئه‌ها را به دنبال می‌آورد.»

اما هم‌زمان و مثل سایر موارد، منشا اصلی اقتدار در نیروهای مسلح را ایمان و اعتقاد می‌دانند: «ارتش و سایر نیروهای مسلح در دوران بازسازی باید به اصل بازسازی معنوی

و اعتقادی نیز توجه کافی داشته باشند، چرا که همه در میدان نبرد و کارزار آموخته و تجربه کرده‌اند که معنویت و ایمان چقدر در پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و بالا بردن توان و استقامت نیروها موثر است (خمینی، ۱۳۸۰: ۴۰).

در اندیشه سیاسی امام، راس نظام و رهبری حکومت نقشی بسیار مهم و اساسی در اقتدار ملی دارد. در اندیشه ایشان، اساساً بهره‌گیری از منابع و امکانات موجود منوط به توانمندی رهبران نظام است. بر همین اساس، عامل اصلی عدم ثبات و وابستگی و در نهایت ضعف اقتدار ملی ایران در زمان پهلوی را در راس حکومت می‌دیدند.

۶-۴. نقش رهبری و حکومت در اقتدار در اندیشه امام خمینی ره

در اندیشه سیاسی امام، راس نظام و رهبری حکومت نقشی بسیار مهم و اساسی در اقتدار ملی دارد. در اندیشه ایشان، اساساً بهره‌گیری از منابع و امکانات موجود منوط به توانمندی رهبران نظام است. بر همین اساس، عامل اصلی عدم ثبات و وابستگی و در نهایت ضعف اقتدار ملی ایران در زمان پهلوی را در راس حکومت می‌دیدند: «نمی‌توانید شما بگویید که ایران باید قدرتمند باشد و قدرتمند است و اگر شاه برود، قدرت از بین می‌رود. ما می‌خواهیم که این کسی که این ضعف را از برای ایران آورده، قدرت را به هدر داده است، این برود.»

«من یک وقتی که در یک عکسی که در سال‌های سابق دیدم که محمدرضا پهلوی مقابل یکی از روسای جمهور آمریکا ایستاده بود که الآن اسم او را یادم نیست (لیندون جانسون) من دیدم مثل یک عبد ضعیف ایستاده است در مقابل یک قدرتمند؛ عینک برداشته است این‌طور و اصلش به او نگاه نمی‌کند، نگاهش را به آن طرف انداخته است و این هم مثل یک بچه مکتبی مقابل معلم ایستاده است و من این قدر ناراحت شدم که وضع ما به اینجا رسیده است که یک کسی که دارد به ما حکومت می‌کند، سلطنت می‌کند، در مقابل... یک اجنبی به این کشور احتیاج دارد، به سرمایه‌های این کشور، این‌طور بایستد. (همان)

۷. مبانی شکل‌گیری اقتدار ملی از دیدگاه امام (ره)

هر یک از مؤلفه‌های اقتدار ملی در سیاست خارجی اسلامی را در اندیشه امام (ره) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به عنوان چکیده تفکرات فقهی - شیعی ایشان که از منابع و مصادر اصلی شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد میتوان بررسی و استخراج نمود که در این صورت، به ترتیب عبارتند از: نفی سبیل؛ ظلم ستیزی، عزت اسلامی و وحدت امت اسلامی.

۷-۱. نفی سبیل

بر اساس این قاعده که از مؤلفه‌های راهبردی الگوی اقتدار ملی است، خداوند در قوانین شریعت اسلام، هیچ گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را بازنگذارده و هرگونه راه تسلط کافرین بر مسلمین را بسته است. پس، در هیچ زمینه‌ای اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، تجاری و حتی مشاوره‌های (استخدام مستشاران خارجی)، امکان تسلط کفار بر مسلمین، به لحاظ شرعی وجود نداشته و انجام دادن آن بر مسلمین حرام است (محمدی، ۱۳۹۰: ۴۰).

مبانی و مستندات این قاعده را می‌توان در کتاب و سنت ریشه‌یابی کرد. قرآن کریم در آیه ۱۴۱ سوره نساء بر این اصل چنین اشاره دارد: *لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً*، یعنی خداوند هرگز و به هیچ وجه برای کافران نسبت به مؤمنان راه سلطه و تفوق رابازنگذاشته است. بر اساس این آیه، تسلط و استیلای کافران بر مسلمانان، به صورت همیشگی و ابدی نفی و نهی شده و متعلق به عصر و زمان خاصی نیست، ولی با توجه به تشریحی بودن این امر، میتوان نتیجه گرفت که امکان این سلطه به صورت تکوینی محتمل است. بنابراین، مؤمنان و مسلمانان باید در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و اتخاذ خط مشی هایشان، به گونه‌ای عمل نمایند که این راه بسته شود (نخعی: ۱۳۹۰، ۳۰۲).

مدرک دیگر این قاعده فقهی، حدیث اعتلاست که بر مبنای آن، پیامبر (ص)

فرموده‌اند:

الاسلام یعلو و لایعلی علیه(اسلام همیشه بر سایر ملل و مکاتب دارای برتری است و هیچچیزی بر آن برتری ندارد)(دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۱). امام خمینی(ره) نیز با استعانت از همین دو اصل فقهی می‌فرماید:

قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده است(خمینی، ۱۳۸۰: ج ۴: ۷۱۳)، یا در جایی دیگر اظهار داشته‌اند که: اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود(خمینی، همان، ج ۱۲: ۵۰۴).

با توجه به موارد بالا، انعکاس این اصل را در قانون اساسی نیز می‌توان مشاهده نمود. برای مثال، موضوع مورد (ج) از بند ۶ اصل دوم قانون اساسی بر نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی جهت تأمین کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا اشاره دارد.

یا در بند(۵) اصل سوم، قانون اساسی به طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب، اشعار می‌دارد. در فصل دهم قانون اساسی نام برده شده است نیز طی اصل یکصد و پنجاه و دوم تا یکصد و پنجاه و چهارم، ضمن تصریح نسبت به قاعده نفی سبیل و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیرمحارب، ضمن خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان، اعلام حمایت شده است(حسینی بهشتی، ۱۳۸۷: ۷۲۱).

در همین رابطه، بیانات زیر نیز قابل توجه می‌باشد:

ما امروز احتیاج داریم به اینکه، همه مان یک راه انسانی را پیش بگیریم...من امیدوارم که همان طور که گفتید پرچم جمهوری اسلامی را بر مملکت‌های دیگر هم[به] اهتزاز درآورید. امیدوارم که همه مستضعفین زیر پرچم اسلام بر مستکبرین غلبه کنند. و زمین را که خداوند ارث آن‌ها قرار داده است از دست چپاول‌گرها

بگیرند. و آن طوری که شایسته است و دستور اسلام هست به آن عمل کنند(خمینی، ج ۲۱: همان، ۱۰۳-۱۰۴).

بر این اساس، جمهوری اسلامی برتری و سلطه قدرت‌های بیگانه از جمله دو ابرقدرت شرق و غرب را نفی نموده و به طور کلی، با سلطه‌جویی آنها در جهان سیاست از نظر اعتقادی مبارزه می‌نماید(محمدی، ۱۳۹۰: ۲۱).

این اصل، علاوه بر عرصه نظری، در حوزه عملی نیز با نمودها و جلوه‌های خاصی همراه بوده است. فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و فتوای امام خمینی(ره) در مورد قرارداد کاپیتولاسیون از نمونه‌های بارز عملی این مؤلفه راهبردی به شمار می‌روند. امام خمینی(ره) با اهتمام جدی بر این اصل، هر نوع روابط و قرارداد بین‌المللی که منجر به نقض این اصل و نادیده انگاشتن آن گردد را بی‌اعتبار دانسته و انعقاد چنین معاهداتی را تحریم می‌کند. بنابراین، ایشان فراتر از نظریه سیاسی، اصل نفی سیل را امری لازم الاجرا فرض می‌کند و به آن فتوا می‌دهد(سجادی، ۱۳۸۰: ۶۵).

۷-۲. ظلم ستیزی

عدم پذیرش تسلط قدرت‌های سلطه‌گر و عدم تعهد نسبت به آنان در سیاست خارجی لازم ولی غیرکافی است. بنابراین، جمهوری اسلامی، علاوه بر بستن راه هرگونه سلطه و نفوذ، مکلف به مبارزه با استکبار، نظام سلطه، ظلم و بی‌عدالتی است. بنابراین، همان گونه که در مؤلفه اول نیز اشاره شد، در اصول دوم و سوم قانون اساسی، آشکارا بر نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی، قسط و عدل، نفی نظام سلطه و طرد کامل استعمار و استکبار تأکید شده است(دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۳۱).

امام(ره) نیز پیرامون نفی ظلم و حمایت از مظلوم، در جمع سفرها، در تاریخ ۲۲/۱۱/۵۹ چنین می‌فرماید:

ما نه ظلم خواهیم کرد و نه مظلوم خواهیم واقع شد.(خمینی ۱۳۸۰: ج ۴۱: ۸۶).

یا در جایی دیگر بیان می‌کنند:

تکلیف ما این است که با ظلم مبارزه کنیم(همان، ج ۹۳: ۱۲ - ۲۹).

همچنین، در رابطه با روابط با سایر کشورها در جمع مسئولان وزارت خارجه، مورخه ۱۳۶۳/۸/۶ اظهار داشتند: شما از اول به آنها [دولت‌ها] بفهمانید که ... ما روابط خاص اسلامی داریم که اسلام نه ظالم بود و نه زیر بار ظلم می‌رفت و ما هم می‌خواهیم این طور باشیم که نه ظلم کنیم نه زیر بار ظلم برویم. (صحیفه امام، ج ۹۱: ۴۹).

ایشان با استناد به سیره انبیا، ملت اسلام را پیرو مکتبی می‌دانست که برنامه آن در دو کلمه نه ستم کنید و نه مورد ستم قرار گیرید؛ لاتظلمون و لاتظلمون خلاصه می‌شود (میرخلیلی، ۱۳۸۶: ۱۹۰).

ریشه‌های عدالت طلبی، مبارزه با ظلم و استعمار و استکبارستیزی را توأمان می‌توان در فرهنگ ایرانی و آموزه‌های اسلامی ردیابی کرد، اما در دوران معاصر، در اثر شکل‌گیری استعمار و مداخله استعمارگران در امور ایران، ظلم ستیزی ایرانی به صورت استعمارستیزی بروز کرده است. با وجود این، نقش و تأثیر اصل عدالت خواهی و استعمار زدایی یا آنچه بعد از انقلاب اسلامی در سیاست خارجی ایران، استکبارستیزی نامیده شد را باید ناشی از آموزه‌های دینی دانست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

۷-۳. عزت اسلامی

مؤلفه نظری دیگر، عزت اسلامی و سیادت دینی است که در روابط خارجی ناظر به جامعیت، کمال و مقبولیت دین اسلام است. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: باید در رفتارمان احتیاج و بی‌نیازی را در هم آمیزید و میان حسن معاشرت و نرمی در گفتار با عزت و نزهت دینی پیوند زنید (سجادی، ۱۳۸۰: ۸۷۱ - ۷۷۱). توجه به حفظ حیثیت، آبرو، پرستیژ، عرض خود و دیگری و نیز ارزش قائل شدن به عزت نفس، عظمت و سربلندی کشور اسلام و واجب شمردن احترام آنها در بیانات امام (ره) نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در اندیشه ایشان، درباره عنایت به حیثیت و آبروی انقلاب اسلامی و نظام، می‌توان نمونه‌های زیر را برشمرد:

- آبروی انقلاب اسلامی شکوهمند خود را حفظ کنید (خمینی، ۱۳۸۰: ج ۷۱: ۸۲).

-این سفارت خانه‌ها آبروی کشور اسلامی است اگر آن جا بد باشد، مردم آنها را، آن مردم خارج، آنها را نگاه میکنند... از آن قیاس میکنند که خوب داخل هم همین است، فرقی نمی‌کند (همان، ج ۵۱: ۲۲۱).

البته در بیان دیگر، امام (ره) موضوع را مشخص‌تر بیان می‌نماید و می‌فرماید: ما نمی‌خواهیم در خارج از کشور و جاهت پیدا کنیم، ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم (همان: ۲۰۰).

به بیان بهتر، امام (ره) در راستای خدامحوری و با عنایت به آیه ۸ سوره منافقون که خداوند تأکید بر عزت مسلمانان دارد: *وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ*، بر حفظ عزت اسلامی و سیادت دینی، اهتمام می‌ورزد.

در این جا، توضیح و اشاره به دو نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد. اول اینکه، جمهوری اسلامی بر اساس آموزه‌های مکتب اسلام که در ذیل دو مؤلفه پیشین ذکر شد و با توجه به برتری دینی و عزت مسلمانان بر سایر مکاتب و ادیان (حدیث اعتلا)، در اهداف ملی خود به کسب اعتبار و وجهه مثبت بین‌المللی قائل است. دوم اینکه، نظام اسلامی با کسب و افزایش اعتبار و پرستیژ بین‌المللی، به عنوان کشور موفق، مسئولیت‌پذیر و نمونه، می‌تواند به مثابه الگویی دینی، به نمونه‌سازی و الگوپردازی - جامعه اسلامی بر اساس مبانی شیعی - در جهت الهام بخشی به کشورهای اسلامی و جهان سوم همت گمارد.

اهمیت این موضوع زمانی بارزتر می‌گردد که در عصر حاضر، تولید و افزایش قدرت نرم درکنار توانمندیهای سخت افزاری، دو چندان شده و تواناییهای فرهنگی، تمدنی و علمی هرکشوری در قابلیت اعتبارسازی و سیادت آن از منزلت بی‌بدیلی برخوردار شده‌اند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۵۱ - ۲۵۱). این مهم از دید آینده نگر امام (ره) نیز پنهان نمانده و در پیام به شورای عالی تبلیغات اسلامی، مورخه ۱۳۶۱/۴/۲۱، ضمن بیان اهمیت تبلیغات در داخل و خارج از کشور، چنین اظهار داشته‌اند:

...در این موقع حساس که جمهوری اسلامی و اسلام عزیز مورد تهاجم تبلیغاتی رسانه‌های گروهی مرتبط با قدرت‌های بزرگ و وابستگان آنان قرار گرفته است... ما و شما برای حق خود باید به این حربه برنده روز مجهز باشیم؛ و چهره واقعی اسلام و

جمهوری اسلامی را در داخل و بیشتر در خارج، در معرض شناخت همگان درآوریم و این وظیفه الهی و انسانی بر عهده ماست. (خمینی، ۱۳۸۰، ج ۶۱: ۱۷۳ - ۰۷۳).

امام (ره) در این فراز، با اشاره به یکی دیگر از ابزارهای سیاست خارجی، یعنی تبلیغات، علاوه بر سفارتخانه‌ها و دیگر ابزارها، درصدد تبیین دیگر رسالت جهانی انقلاب اسلامی یعنی کسب عزت اسلامی و سیادت دینی در دنیا، بر اساس آموزه‌های مکتب اسلام است.

۷-۴. وحدت امت اسلامی

مؤلفه دیگر در شکل‌گیری اقتدار ملی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، وحدت امت اسلامی یا به بیان دیگر، دعوت به اتحاد مسلمین است. این امر به عنوان یکی دیگر از اولویت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به دنبال کسب دو کارکرد مهم می‌باشد. نخست آنکه، اتحاد اسلامی در تحکیم امنیت و ترویج انقلاب اسلامی با ایجاد و افزایش قدرت جهان اسلام مؤثر خواهد بود و دوم آنکه، شکل‌گیری بلوک قدرت اسلامی متشکل از کشورهای مسلمان، زمینه ساز تشکیل جامعه جهانی اسلام خواهد شد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۵۳).

بر این اساس، در نظر امام خمینی (ره)، وحدت میان مسلمانان و مستضعفان و دیگر دول اسلامی، چاره‌ساز گرفتاری‌هاست و ایشان همواره از سران کشورهای اسلامی درخواست می‌کرد در برابر دشمن خارجی، توحید کلمه داشته باشند:

ملتها و دولت‌ها اگر بخواهند به پیروزی و هدف‌های اسلامی به تمامی ابعادش که سعادت بشر است برسند، باید اعتصام به حبل الله کنند، از اختلافات و تفرقه پرهیزند، فرمان حق تعالی را واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا را اطاعت نمایند (خمینی، ۱۳۸۰، ج ۷: ۰۷۱). ایشان با اشاره به جمعیت یک میلیاردی مسلمانان جهان به عنوان مؤلفه قدرت ساز، بیان می‌کنند:

اگر وحدت کلمه اسلامی بود و اگر دولت‌ها و ملت‌های اسلام به هم پیوسته بودند معنا نداشت که قریب به یک میلیارد جمعیت مسلمین زیر دست قدرت‌ها باشند. اگر این

قدرت - قدرت بزرگ الهی - منضم بشود به قدرت ایمان و همه با هم برادرانه در راه اسلام قدم بردارند، هیچ قدرتی بر آن‌ها غلبه نخواهد کرد (همان ۶۶).

بدین ترتیب، امام خمینی (ره) موفقیت استعمارگران در استعمار طبقه محروم را نتیجه تفرقه و جدائی بین مسلمانان و سران کشورهای اسلامی می‌دانستند. به احیای هویت اسلامی مسلمانان جهان اشاره می‌نمودند:

من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند. (همان، ج ۱۲: ۱۹).

بنابراین، در کنار اصل دعوت کفار به اسلام، شاهد اصل دعوت مسلمانان به اتحاد و همبستگی از سوی امام (ره) هستیم. بر مبنای همین استدلال، بند ۱۶ از اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان اشعار داشته است (حسینی بهشتی، ۱۳۷۷: ۳۸ - ۲۸). در همین زمینه، اصل یازدهم قانون اساسی نیز به حکم آیه ۹۲ از سوره انبیاء آن‌هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون، اعلام می‌دارد همه مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد. در نزد امام (ره) نیز اتحاد و وحدت مسلمانان و جهان اسلام از جایگاه و منزلت والا و اهمیتی بسیار برخوردار بود:

برنامه ما برنامه اسلام است، وحدت کلمه مسلمانان است. اتحاد ممالک اسلامی است (خمینی، ۱۳۸۰: ج ۱: ۳۳۶).

تأکید بر اصل وحدت امت اسلامی، به حدی است که برخی صاحب‌نظران، یکی از اصول عملی اسلامی در سیاست خارجی از دیدگاه امام (ره) را سیاست کنفدرالیستی وحدت جهان اسلام می‌دانند.

بنابراین، مسلمانان امت واحدی تشکیل می‌دهند و مرزهای جغرافیایی و ملی که آنها را تقسیم نموده، تنها به عنوان حکم ثانویه پذیرفته میشود، اما باید به تدریج آنان را در قالب امت یکپارچه، متشکل و متحد ساخت (نخعی، ۱۳۷۶: ۱۳۲-۲۳۳).

۸. نقش اقتصاد و عدالت اجتماعی و از بین بردن فقر از دیدگاه امام خمینی

در زمینه عدالت، حضرت امام خمینی (س) به طور منسجم در یک مجموعه خاص نظر خود را بیان نکرده‌اند؛ اما در موارد مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، دیدگاه‌های خود در این زمینه را به نوعی روشن ساخته‌اند. در اینجا تلاش می‌شود با استفاده از بیانات و مکتوبات حضرت امام، دیدگاه ایشان در این زمینه تبیین شود.

در مجموع با بررسی گفته‌ها و مکتوبات حضرت امام در زمینه عدالت می‌توان دریافت که در دیدگاه حضرت امام نیز عدالت از سه جنبه مطرح شده است. از نظر کلی در مفاهیم مشترک موجود نزد اندیشمندان، هر یک از این سه جنبه جایگاه و آثار خاص خود را دارد. این سه جنبه عبارتند از:

۱- **عدالت به عنوان فعل ربوبی** در این زمینه از دیدگاه حضرت امام (س) عدل به عنوان یک ویژگی و صفت اصلی خداوند مطرح است و مفهوم عدالت در این جنبه همراه بودن ویژگی عدل برای همه افعال الهی است.

۲- **عدالت به عنوان ملکه اخلاقی فردی** در این زمینه نیز عدالت به عنوان یک صفت برتر برای انسانها تلقی می‌شود. از این جنبه، عدالت به عنوان یک صفت اخلاقی مطرح می‌شود که حضرت به آن نیز تأکید دارند.

۳- **عدالت اجتماعی** مهمترین جنبه عدالت، مفهوم اجتماعی آن است که به صورت عمده، مباحثات اندیشمندان در زمینه عدالت را به خود اختصاص داده است. به دلیل اهمیتی که این جنبه عدالت دارد، بیشتر مورد توجه بوده است. حضرت امام خمینی (س) نیز به این جنبه توجه بیشتری داشته‌اند. همچنین این جنبه عدالت، بیشتر با توسعه و مفهوم آن سنخیت دارد و بحث عدالت و توسعه نزد اندیشمندان نیز بیشتر از این جهت مورد توجه بوده است.

چنانچه اشاره شد اندیشمندان مختلف به مفهوم عدالت از جنبه اجتماعی آن بیشتر توجه کرده‌اند و بر این اساس تعاریف مختلفی در زمینه مفهوم عدالت مطرح شده است. این مفاهیم در منظر حضرت امام خمینی (س) نیز مورد توجه بوده است. برای روش‌تر شدن مفهوم عدالت از دیدگاه امام خمینی، ضمن بیان مفاهیم اصلی موجود درباره عدالت، به دیدگاه حضرت امام در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱- عدالت به معنای اعطای حق: یکی از مفاهیم اصلی عدالت که اندیشمندان مختلف به آن توجه داشته‌اند، دادن حق به صاحبان حق است. حضرت در مواردی، به این تعبیر و ضرورت اعطای حقوق افراد اشاره داشته‌اند؛ از جمله ضمن اینکه می‌فرمایند اسلام حکومت عدل است، بیان می‌دارند: «اگر احکام اسلام پیاده شود، تمام اقشار ملت به حقوق حقه خودشان می‌رسند».

از این بیان و بیانات دیگر حضرت امام می‌توان دریافت که آن حضرت به این مفهوم، از عدالت توجه داشته‌اند.

۲- عدالت به معنای مراعات شایستگیها: طبق این مفهوم، عدالت مطابق ویژگیها و شئون افراد توجیه می‌شود که به معنای ارزش قائل شدن به هر فرد برابر تواناییها و شایستگیهای اوست حضرت امام خمینی (س) این مفهوم را نیز برای عدالت مورد توجه قرار داده‌اند و از جمله می‌فرمایند: «برنامه جمهوری اسلامی است که یک دولتی به وجود بیاید که با همه قشرها به عدالت رفتار کند و امتیاز بین قشرها را ندهد، مگر به امتیازات انسانی که خود آنها دارند». همچنین حضرت امام در موارد دیگری نیز رعایت شایستگیهای افراد را مترادف عدالت دانسته‌اند. لذا می‌توان گفت این مفهوم از عدالت نزد ایشان مقبول است.

۳- عدالت به معنای مساوات: براساس این مفهوم، عدالت به معنای برابر و مساوی دانستن همه افراد در امور است. این مفهوم نیز در برخی موارد کاربرد دارد. حضرت امام هم بر این مفهوم تأکید داشته‌اند و از جمله می‌فرمایند: «اسلام برنامه‌اش این است که بین فقیر و غنی و کرد و ترک و لر و اینها فرق نگذرد، همه برادر و همه برابر...». «اسلام طبقه‌ای را بر طبقه دیگر ترجیح نداده است... اسلام تمام طبقات را مساوی دانسته است».

حضرت امام در این زمینه بیانات متعددی دارند که می‌توان از آنها دریافت که ایشان این مفهوم را برای عدالت پذیرفته‌اند (خمینی، ۱۳۷۴: ۲۴).

۹. اهمیت استقلال اقتصادی در اندیشه امام (ره)

مدیر گروه بانکداری اسلامی دانشگاه خوارزمی تصریح کرد: یکی از محورهایی که بنیانگذار انقلاب اسلامی در تفکر اقتصادی خود داشتند عبارت است از مسئله استقلال اقتصادی؛ ایشان به شدت معتقد بودند که در زمینه اقتصادی باید استقلال داشته باشیم و به خارجی‌ها وابسته نباشیم. برخی می‌گفتند استقلال در اقتصاد امکان‌پذیر نیست. اینها منادی وابستگی بودند و اکنون نیز برخی از مسئولان چنین دیدگاهی دارند.

کارشناس مسائل اقتصادی تصریح کرد: البته باید استقلال را تعریف کنیم. ایشان معتقد بودند تا آنجا که ممکن است خودمان نیازهای داخلی را تأمین کنیم و اگر واردات کالایی از خارج سبب وابستگی ما نشود اشکال ندارد از مزیت نسبی دیگران استفاده کرده و آن کالا را وارد کنیم اما از آنجا که خارجی‌ها از همان نقطه که وابسته هستیم به ما فشار وارد می‌کنند، اگر هم در مواردی از مزیت نسبی دیگران استفاده می‌کنیم، نباید به گونه‌ای باشد که آنها به ما فشار وارد کنند. لذا باید تلاش کنیم که توانایی تولید آن کالاها و خدمات را هم به دست بیاوریم تا به محض اینکه خواستند به ما فشار بیاورند از توانایی‌های خودمان برای مقابله با آن استفاده کنیم.

نباید وابسته به کالاهای خارجی باشیم

وی گفت: در طول تاریخ در بین علمای ما این موضوع وجود داشته است که ما نباید در نیازهای خود وابسته به کالاهای خارجی باشیم. حتی در مقطعی اعلام کردند اگر کفن میت از خارج وارد شده باشد ما بر آن نماز نمی‌خوانیم چراکه این حکم عقل است. همچنین امام (ره) می‌فرمایند: «شما می‌دانید اگر مملکت در اقتصاد به خارج احتیاج مبرمی پیدا کند نمی‌تواند خود را اداره کرده و باید دیگران کشور ما را اداره کنند این وابستگی باعث می‌شود که ملت ایران تسلیم دیگران شود.»

حضرت امام (ره) فرموده‌اند: «وقتی کالای داخلی مصرف می‌کنید در حال کمک به کالای ایرانی و ایجاد اشتغال و کمک به سرمایه ایرانی هستید اما اگر جنس خارجی را

انتخاب کنید یک کارگر ایرانی را بیکار و یک کارگر غیرایرانی را وادار به کار می‌کنید. وقتی اینگونه کردید نتیجه آن ورشکستگی کارخانه داخلی، بیکاری کارگر و ناامیدی سرمایه‌گذار داخلی می‌شود.» این دقیقاً همان نظری است که مقام معظم رهبری در زمینه اقتصاد مقاومتی مطرح کردند (خمینی، ۱۳۶۹: ۲۳).

۱۰. نقش مردم در مشروعیت و اقتدار نظام از دیدگاه امام خمینی

حال که مطرح شد از منظر اسلام مشروعیت به معنای حق اعمال قدرت تنها از آن خداست و مکانیزم تحقق آن از طریق حاکمیت پیامبر، ائمه و اولی‌الامر تعریف شده است اکنون باید به این پرسش پاسخ داده شود که نقش و جایگاه مردم در این زمینه چیست؟ اینکه اسلام از سویی انسان را خلیفه... می‌نامد، او را صاحب اختیار و آزادی در رفتار توصیف می‌کند و به همین دلیل برای انسان‌ها پاداش و عقاب در نظر گرفته است، اما مشروعیت قدرت سیاسی را به خدا و ولایت الهی اختصاص می‌دهد در این صورت، این سؤال پیش می‌آید که جایگاه و نقش مردم در عرصه سیاسی و حکومتی چگونه تعریف می‌شود و نسبت مردم با مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی چیست؟

پاسخ به این سؤال را می‌توان از این نقطه آغاز کرد که یک اصل اساسی در دین اسلام پذیرش آزادی مبتنی بر «لا اکراه فی الدین» (بقره: ۲۵۶) است، چرا که اصولاً ایمان، باور و اعتقاد از طریق زور و اجبار نمی‌تواند مورد پذیرش قلبی انسانها واقع شود، بلکه ایمان واقعی اعتقادی است که از سرشناخت همراه با اختیار و خواست و میل درونی افراد شکل می‌گیرد بنابراین وقتی در یک جامعه اسلامی شهروندان خود از سر اختیار و آزادی، دین اسلام را مورد پذیرش قرار می‌دهند از جمله اصول دین اسلام که مورد پذیرش اختیاری آنها واقع می‌شود این است که فرد مسلمان خود را تحت ولایت و سرپرستی الهی، و تعالیم و فرامین و احکام اسلام را بعنوان آموزه‌های سعادت بخش و خوشبختی آفرین مبنای اعتقاد و اعمال و رفتار خود قرار می‌دهد. (رجوع کنید به جوادی آملی، شمیم ولایت) در این چارچوب از جمله فرامین و احکام اسلامی که بطور کلی هر فرد مسلمانی آن را بصورت ارادی و اختیاری می‌پذیرد اطاعت از خدا و پیامبر و ولی‌امر و احکام و ضوابط اسلام است لذا می‌توان گفت نکته اول در زمینه رابطه و



نسبت مردم با مشروعیت الهی قدرت سیاسی اسلام این است که مردم این حاکمیت و حق اعمال قدرت را در نظام سیاسی اسلام خود از سر میل و رغبت مورد پذیرش قرار می‌دهند امام خمینی (ره) در این باره می‌گوید: «حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صددرصد متکی به آزادی ملت باشد... و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند، بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها رعایت شود» (خمینی، ۱۳۶۹ ج ۳: ۳۶). نکته دوم در این باره این است که وقتی قدرت و مشروعیت و ولایت الهی از سوی مردم مورد پذیرش واقع می‌شود این امر به معنای پذیرش زورگویی و دیکتاتوری متولیان امور نیست بلکه به معنای پذیرش اعمال و اجرای احکام مبتنی بر حق و عدالت و کرامت انسانی اسلام است و حاکم اسلامی یا ولی فقیه صرفاً بر اساس ضوابط اسلامی و مبتنی بر احکام الهی اعمال حکومت می‌کند لذا پذیرش این امر از سوی مردم امری عقلانی و طبیعی است. امام خمینی (ره) در این باره نیز می‌گوید:

«اسلام بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آراء و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند، و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع می‌کنند؛ بلکه حکومت اسلامی، نظامی است مُلهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه‌ها از قانون الهی مدد می‌گیرد، و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رأی نیست. تمام برنامه‌هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شؤون و لوازم آن، جهت رفع نیازهای مردم به اجرا در می‌آید، باید بر اساس قوانین الهی باشد.» (خمینی، ۱۳۷۴: ۲۱).

نکته سوم درباره رابطه قدرت و مشروعیت الهی با مردم در این واقعیت نهفته است که اصولاً دین و احکام و دستورات و قدرت الهی اسلام برای اداره جامعه بشری نازل شده است و هدف آن هدایت، تکامل و رفاه و رستگاری انسان است و بدیهی است که چنانچه این قدرت و حاکمیت الهی از سوی مردم مورد پذیرش واقع نشود حاکمیت الهی امکان تحقق پیدا نمی‌کند آیت ا... جوادی آملی در این باره می‌گوید: «حاکمیت دین حق و نظام اسلامی همانند هر نظام دیگری با آرزوها تحقق نمی‌پذیرد بلکه حضور مردم و اتحاد آنان بر محور حق را می‌طلبد، مردم با پذیرش دین اولاً و پذیرش ولایت

حاکم اسلامی ثانیاً دین خدا را در جامعه محقق می‌سازند» (جوادی آملی ۱۳۷۹: ۸۲). بنابراین لازمه، اجراء و تحقق احکام و ضوابط اسلامی پذیرش و همراهی و همکاری مردم با ولایت و رهبری است از این منظر موضوع مقبولیت و یا به تعبیر برخی از متفکران اسلامی موضوع مشروعیت مردمی نظام سیاسی اسلام در کنار مشروعیت الهی آن مطرح می‌شود یعنی اگر چه شرعیت و حقانیت قدرت از نگاه اسلام صرفاً جنبه الهی دارد اما پذیرش قدرت از سوی مردم واقعیتی است که بدون آن نظام سیاسی نمی‌تواند جنبه عملی و اجرایی در عرصه اجتماع پیدا کند از این منظر است که از دیدگاه اسلام مشروعیت مردمی قدرت یا به تعبیر دیگر مقبولیت مردمی آن نیز حائز اهمیت می‌شود سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) هم نشان می‌دهد آن بزرگواران هر چند که مقام نبوت و امامت خود را از خداوند کسب کرده بودند با این وجود در عرصه سیاست و حکومت، پذیرش و استقبال و همراهی مردم را شرط تحقق نظام سیاسی اسلام می‌دانستند (رجوع کنید به مصباح یزدی، ۱۳۸۷). بنابراین اگر چه از نگاه اسلام مشروعیت قدرت سیاسی، الهی تعریف می‌شود اما این امر به معنای نادیده انگاشتن جایگاه مردم در تحقق نظام سیاسی اسلام نیست و اسلام مقبولیت حاکمیت و پذیرش مردمی آن را شرط ضروری اقتدار نظام سیاسی می‌داند.

نتیجه‌گیری

امروزه آفت‌هایی که اقتدار ملی کشور را تحت تأثیر قرار داده و موجب افزایش حجمه‌های دشمنان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران شده در حوزه‌های مختلف مدیریتی کشور قابل مشاهده است. در سه حوزه اقتصاد، فرهنگ و علم که از حوزه‌های مهم مدیریت کلان کشور تلقی می‌شود، آفت‌هایی قابل شناسایی است که اگر بر مبنای فلسفه حاکم بر گفتمان مدیریت جهادی تدبیر نشوند، می‌توانند به پاشنه آشیل اقتدار ملی کشور تبدیل شوند. نظام سیاسی ایران بر اساس جهان بینی توحیدی و با هدف ایجاد عدالت و گسترش تفکر توحیدی توسط حضرت امام طراح و پی ریزی شد که با مفاهیم و اصولی اساسی نیز همراه بود. در این راستا محوریت «ولایت فقیه» و «وحدت مسلمانان» از جمله اصول بنیادینی بودند که توسط امام مطرح شدند. حضرت امام

خمینی(ره) به عنوان شخصیتی با اندیشه‌های بلند و با توکل به خالق هستی و با پیروی از سنت حسنه رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) تشکیل یک نظام اسلامی متأثر از قوانین الهی را در برهه‌ای از زمان که طاغوت و طاغوتیان سایه بر گستره اسلام داشتند آغاز نموده و طی آن رهبری نظامی را عهده دار شدند که به نام مقدس جمهوری اسلامی مزین گردید. انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی(ره) تحولی بزرگ و فراگیر در عرصه جهانی ایجاد کرد و نگاه و نگرشی جدید نسبت به جهان و انسان و مناسبات گوناگون بشری در عرصه سیاسی و اجتماعی فرهنگی پدید آورد. حضرت امام رهبری استثنایی بود که نحوه حکومتداری و رهبری ایشان متمایز با سایر رهبران کاریزمای جوامع و مکاتب مختلف بشری بود. چرا که در تلقی امام حکومت اسلامی، حکومتی الهی است که تبعیت از آن و قانون آن، تبعیت از خداوند متعال است و رفتار زمامداران بر وفق قانون الهی است. اقتدار ملی مقوله‌ای است که به یک ملت اجازه می‌دهد، با اتکاء به توان داخلی در همه‌ی زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، علمی، فنی، اقتصادی، نظامی و... بر روی پای خود بایستد و با قدرت، جسارت و شجاعت همراه با درایت در برابر زورگویان جهانی، از حقوق حقه‌ی خود دفاع کند. کسب اقتدار ریشه در فطرت انسانی دارد. انسان‌ها به صورت طبیعی تمایل به قدرت و نیرومندی دارند. به اعتقاد امام همه انسان‌ها عاشق قدرت مطلق‌اند اما در مصادیق قدرت دچار اشتباه می‌شوند. اسلام نیز که قوانین فطرت است، نسبت به اقتدار فرد و جامعه کاملاً خوشبین است و انسان‌ها و جوامع انسانی را دعوت به عزت و نیرومندی کرده است. در اندیشه اسلامی مؤمن عزیز است و عزیزانه زیست می‌کند و جامعه اسلامی جامعه‌ای عزت‌مند است. اصل استعلاء مؤمنین بدکفار بدون شک به عنوان شاخص مهم جامعه دینی مورد قبول تمام طوایف اسلامی است. بر این مبنا امام معتقد است برای تحقق اصل عزت ایمانی باید حکومت را فراچنگ آورد. در سایه حکومت طاغوت به سختی می‌توان دم از ایمان و لوازم آن زد.

امام خمینی(ره)، به منزله فقیهی سیاستمدار و بنیانگذار نظام اسلامی مبتنی بر تعالیم دینی - مکتبی، نوع مواجهه خود با محیط خارجی و روابط موجود در آن را، از سویی بر رهیافت واقع‌گرایانه بر اساس تجربه تاریخی و مطالعه وضع مسلمانان و

مستضعفان جهان و درکی عمیق از سیاست و رفتار بازیگران این عرصه، به ویژه قدرت‌های بزرگ و از سوی دیگر، برای تحقق حاکمیت اسلام بر جهان، بر اساس راهبردی آرمان‌گرایانه مبتنی بر معارف و تعالیم دینی و اشراف بر سیره نظری و عملی پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع)، استوار ساخت. توجه به ملتها و مستضعفان جهان، تأکید بر بیداری ملتها و تقویت اتحاد و روح مبارزه با زورگویی و سلطه قدرتهای جهانی در میان آنها، برقراری عدالت و حاکم شدن ارزش‌های توحیدی و مبانی اسلام، جایگاهی خاص در ادبیات سیاست خارجی امام(ره) دارد. این مقاله، با نگاه درون‌فهمی و خوانشی نوین از اندیشه‌های امام(ره)، به بررسی مبانی نظری اقتدار ملی در جمهوری اسلامی ایران، از منظر ایشان پرداخت. به بیان بهتر، این مطلب بررسی شد که امام(ره)، به عنوان فقیهی سیاستمدار، برجسته چگونه اقتدار ملی در عرصه سیاست خارجی را ملحوظ داشته است. در این مقاله پس از بررسی مفهوم اقتدار در اصطلاح و از نظر امام، مبانی اقتدار ملی از نظر امام ره: نفی سییل، ظلم ستیزی، عزت اسلامی و سیادت دینی، دعوت به اتحاد مسلمین، به عنوان اصول راهنمای اقتدار ملی مورد تأکید قرار گرفت.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه عبدالحمید آیتی
ابن منظور (۱۳۶۹)، لسان العرب، بی‌جا، هدایت.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰)، اقتدار ملی: جامعه‌شناسی سیاسی قدرت از دیدگاه امام خمینی(ره)، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی.
- بريجانين، ماری (۱۳۷۵)، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، تهران: رها.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- پیمان، سیدحسین (۱۳۸۴)، توسعه و نظام بهره‌ور در منظر امام خمینی(ره)، تهران: انتشارات وثقی.
- جعفر پیشه‌فرد، مصطفی (۱۳۸۰)، پیشینه ولایت فقیه، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۹)، حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه.

- جوادی آملی، عبدا... (۱۳۷۹)، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدا... (۱۳۸۸)، شمیم ولایت، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدا... (۱۳۸۶)، پیرامون وحی و رهبری و ولایت در قرآن، قم: اسراء.
- حکیم، سید محمد باقر (۱۳۸۷)، جامعه انسانی از دیدگاه، قرآن کریم، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۶)، مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان، تهران: راه.
- حسینی بهشتی، سیدمحمد (۱۳۸۷)، مبانی نظری قانون اساسی، تهران: انتشارات بقعه.
- خالقی، علی (۱۳۸۱)، مشروعیت از دیدگاه امام خمینی، قم: موسسه تنظیم و نشر امام ره.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۹)، مجموعه سخنرانی‌ها، لوح فشرده، تهران: دفتر نشر تنظیم آثار مقام معظم رهبری.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۶۸)، چهل حدیث، تهران: رجاء.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۶۹)، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۴)، شئون و اختیارات ولی فقیه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۴)، صحیفه امام، لوح فشرده، موسسه نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۵)، شرح دعای سحر، بی‌جا.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۰)، صحیفه امام؛ ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، (چاپ و نشر عروج).
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۳)، بررسی اقتدار ملی در اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی (ره)، تهران: مرکز نشر آثار امام خمینی ره.
- دال، رابرت (۱۳۶۴)، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین مظفریان، (۱۳۷۶) تهران: نشر مترجم.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دهخدا

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت .

راش، مایکل (۱۳۸۷)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.

روحانی، حسن (۱۳۸۸)، اندیشه‌های سیاسی اسلام، تهران: کمیل.

روزبه، محمدحسن (۱۳۸۶)، مبانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سنت، ریچارد (۱۳۷۸)، اقتدار، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر شیرازه.

شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶)، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین بررسی

جامعه‌شناسی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی، تهران: بنیان.

شیرازی، محمد صدرالدین (۱۳۶۵)، اسرار الایات، قم: نشر علم.

طباطبایی، مصطفی (۱۳۶۶)، فرهنگ نوین عربی

عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.

فیرحی، داود (۱۳۸۷)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سمت.

قادری، حاتم (۱۳۷۸)، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت.

کلمن، جیمز (۱۳۸۶)، بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

سجادی، سیدعبدالقیوم (۱۳۸۰)، «اصول سیاست خارجی در قرآن»، تهران، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵۱.

کریمی، مله، علی (۱۳۸۳)، «تأملی معرفت‌شناسانه در مسأله امنیت ملی از نگاه امام خمینی(ره)»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۶۲.

کوئیتن، آنتونی (۱۳۷۱)، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات الهدی.

لک‌زایی، شریف (۱۳۸۸)، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

لمبتون ان کاترین، سواين فورد (۱۳۸۵)، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه فقیهی تهران: شفیعی.

مصباح یزدی (۱۳۸۷)، در پرتو ولایت، قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، پیرامون جمهوری اسلامی، قم: صدرا.

محمدی، منوچهر (۱۳۹۰)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.

میرخلیلی، سیدجواد (۱۳۸۶)، «امام خمینی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۵۴.

میلر، پیتر، سوژه (۱۳۸۲)، استیلا و قدرت، ترجمه سرخوش، تهران: نی.

نش، کیت (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه دلفروز، تهران: کویر.

نوروزی، مهدی (۱۳۷۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی، تهران: آگاه.

نخعی، هادی (۱۳۹۰)، توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی: بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت ملی و اسلامی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۶)، «فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهار.

وینسنت، آندرو (۱۳۷۶)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، بحران مشروعیت، تئوری دولت سرمایه‌داری مدرن، ترجمه معینی، تهران: گام نو.